

باسمه تعالی

شخصیت محوری (پنجم)

چگونه می‌توان شخصیت اهل بیت علیهم‌السلام را در محور زندگی کودکان قرار داد؟ (۲)

قصه یکی از اصلی‌ترین راه‌های نشان دادن شخصیت اهل علیهم‌السلام در محور زندگی فرزندان است. متأسفانه زندگی مدرن، ما را از جایگاه قصه‌گویی در تربیت غافل کرده است.

یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های قصه فطری بودن آن است. انسان طوری آفریده شده که شنیدن قصه را دوست دارد. این علاقه، کوچک و بزرگ هم نمی‌شناسد. خدا هم برای تربیت انسان‌ها از قصه استفاده می‌کند. قصه در مکتب تربیتی قرآن، یک ابزار حاشیه‌ای نیست؛ بلکه از ابزاری است که در متن تربیت حضور دارد. شما اگر قصه‌ها را از قرآن حذف کنید، خواهید دید که چه اندازه این کتاب قطور، باریک می‌شود.

در جایگاه قصه همین بس که خداوند حکیم، در پنج آیه از آیات قرآن کریم، با تعبیر «نَقُصُّ عَلَيْكَ» خودش را به عنوان یک قصه‌گو و پیامبرش را نیز به عنوان قصه‌شنوی خود معرفی می‌کند.^۱

در سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۷۶ هم خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که برای

۱. سورهٔ اعراف: ۷، آیهٔ ۱۰۱؛ هود: ۱۱، آیهٔ ۱۲۰؛ یوسف: ۱۲، آیهٔ ۳؛ کهف: ۱۸، آیهٔ ۱۳؛ طه: ۲۰، آیهٔ ۹۹.

مردم، قصه‌ها بگویند: «فَأَقْصَصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». این داستان‌ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند.

طولانی بودن برخی از سوره‌های بزرگ قرآن، به دلیل وجود قصه‌های زیاد در این سوره‌هاست. یک بار سوره بقره، آل عمران و اعراف با همین نگرش بخوانید و ببینید اگر قصه‌های این سه سوره حذف شود، چقدر این سوره‌ها کوچک‌تر از چیزی که هستند می‌شود. برخی از سوره‌ها هم مثل سوره حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام ابتدا تا انتها قصه است.

اگر خدای حکیم از قصه به عنوان یکی از ابزار اصلی تربیت انسان استفاده کرده است، باید یقین کرد که تربیت انسان بدون قصه امکان پذیر نیست و اگر ابزاری از تربیت می‌توانست به جای قصه بنشیند و بهتر از قصه در تربیت انسان مؤثر باشد، بدون تردید خداوند حکیم از آن بهره می‌برد.

چرایی نافذبودن قصه

انسان برای یافتن انگیزه در جهت عمل کردن به صفات زیبا و دوری جستن از صفات زشت، نیازمند تجربه است. او باید احساس کند که کارهای خوب چه اتفاقی را در زندگی انسان تولید می‌کند و کارهای بد چه عاقبتی را برای او رقم می‌زند.

در باره کارهای زشت که نمی‌شود به انسان گفت: «برو تجربه کن تا بدانی چه می‌شود». در باره کارهای خوب هم نمی‌شود از همه انسان‌ها توقع داشت از همان ابتدا بدون چشیدن نتیجه کارهای خوب به سراغشان برود. این جا

قصه است که به فریاد تربیت می‌رسد و برای انسان زمینه تجربه را فراهم می‌کند. قصه، یک تجربه است، تجربه کار خوب و بد بدون این که انسان آن را انجام داده باشد.

اجازه بدهید در این جا مثالی بزنم برای حسی که به انسان در هنگام شنیدن قصه دست می‌دهد.

پدر به پسر نوجوانش می‌گوید: «این اندازه در خیابان سربه هوا نباش. پسر دوست من به خاطر همین سربه هوایی‌ها باید تا آخر عمر عصابه دست راه برود. از خیابان که می‌خواهی عبور کنی، حتماً حواست را جمع کن. به این سو و آن سونگاه کن تا زیر ماشین نروی». ولی پسر همچنان سربه هوا از خیابان عبور می‌کند.

اما دیشب: باز هم پسر در حال عبور از خیابان است و باز هم سربه هوا. پایش را که در خیابان می‌گذارد، چشمش را می‌دوزد به مغازه دوچرخه فروشی که آن سوی خیابان است. اصلاً حواستش به ماشین‌ها نیست. مثل این که می‌خواهد دوچرخه‌ای بخرد، فقط چشم دوخته به دوچرخه‌ها تا یکی از آنها را برای خودش انتخاب کند؛ اما ناگهان با صدای بوق و صدای وحشتناک کشیده شدن ترمز یک ماشین به خودش می‌آید؛ ولی چقدر دیر. پسر در حال دست و پا زدن زیر چرخ‌های خونین ماشین است. صدای فریادش به قدری بلند است که مادر را به سمت خودش می‌کشد. مادر پسر را تکان می‌دهد. پسر از

خواب می‌پرد. مادر یک لیوان آب برایش می‌آورد. او نفس نفس می‌زند و در همان حال قدری از آب را می‌نوشد.

امروز صبح پسر از مادر خدا حافظی می‌کند تا به مدرسه برود. می‌خواهد وارد خیابان بشود؛ اما می‌ترسد. پایش را لب خیابان می‌گذارد و می‌ایستد. یک ماشین از دور دارد می‌آید. او صبر می‌کند که ماشین از مقابل او رد بشود. همین که ماشین رد شد، با احتیاط می‌رود به وسط خیابان. باز هم می‌ایستد. وقتی مطمئن شد که ماشینی نمی‌آید، از خیابان رد می‌شود.

به نظر شما چرا این پسر، پیش از دیدن خواب، به حرف‌ها و نصایح پدر گوش نمی‌داد و چرا پس از دیدن این خواب، این اندازه حواسش جمع خیابان شد؟ دلیل اصلی این تغییر، تجربه‌ای است که او در خواب داشته است. درست است که این تجربه، واقعی نیست؛ اما تجربه‌های غیرواقعی هم می‌تواند اثری واقعی روی انسان بگذارد.

حالا می‌خواهیم از این مثال پلی به سوی قصه بز نیم. قصه اگر خوب تعریف شود، به راحتی می‌تواند برای فرزند ما یک تجربه ایجاد کند. شما می‌توانید با رعایت نکاتی که در قصه‌گویی خواهیم گفت، فرزندتان را ببرید در همان فضایی که قصه در حال جریان است. او می‌تواند با قصه، طعم کارهای خوب را بچشد و تلخی کارهای بد را هم بفهمد.

هیچ گاه یادم نمی‌رود که در اوایل دوران تبلیغم در یکی از مدارس

ابتدایی، قصه جنگ خندق را تعریف می‌کردم. در قصه رسیدم به جایی که گفتم: «عمرو بن عبدود شمشیرش را برد بالا، برد بالا، برد بالا و محکم کوبید روی سر حضرت علی علیه السلام». تا قصه به این جا رسید، چند نفر از بچه‌ها دستشان را گرفتند روی سرشان و گفتند: «آخ». وقتی قصه را می‌خواستم در جایی که هنوز به انتها نرسیده بود تمام کنم و باقی را به جلسه بعد واگذار کنم، بسیاری از دانش آموزان التماس کردند و گفتند: «ما الآن همان جاییم، خواهش می‌کنیم، باقی قصه را تعریف کنید».

آن احساس درد کردن و این تعبیر «ما همان جاییم»، شاهد آن تجربه‌ای است که در باره اش حرف زدیم.

اما درباره قصه به چهار سؤال اساسی را باید پاسخ داد:

اول) قصه گفتن برای کودکان را از چه زمانی باید آغاز کنیم؟

دوم) چه قصه‌هایی را باید برای کودکانمان بگوییم؟

سوم) چگونه باید قصه بگوییم؟

چهارم) چقدر باید قصه بگوییم؟

که در برنامه‌های بعدی در باره اش حرف می‌زنیم.